



ایران در دوران معاصر

حماسه و زندگینامه بابک خرم دین - بخش ششم

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۲۵ مهر ۱۳۹۲ - ۷۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

حماسه بابک خرم دین - بخش ششم برای دیدن بخش پنجم اینجا کلیک کنید بیش از دو سال از ورود بابک به قلعه بزمی گذشت بعد از جنگ مرند دیگر جنگی پیش نیامده بود اما توجه میهن پرستان ایرانی از همه طرف بسوی قلعه بزمی معطوف شده بود و جوانان دلیر ایرانی از راههای دور به دیدار جاویدان می شتافتند و از او برای مبارزه های آینده راهنمایی و کمک می خواستند جاویدان با محبتی پدرانه با آنها روبرو می شد، از مرام و مذهب خود و از ایده آل بزرگش با آنها حرف می زد و آنها را تشویق میکرد که ایرانیان میهن دوست را دور خود ج



حماسه بابک خرم دین - بخش ششم

برای دیدن بخش پنجم اینجا کلیک کنید

بیش از دو سال از ورود بابک به قلعه بڈ می گذشت بعد از جنگ مرند دیگر جنگی پیش نیامده بود اما توجه میهن پرستان ایرانی از همه طرف بسوی قلعه بڈ معطوف شده بود و جوانان دلیر ایرانی از راههای دور به دیدار جاویدان می شتافتند و از او برای مبارزه های آینده راهنمایی و کمک می خواستند .

...

جاویدان با محبتی پدرا نه با آنها روبرو می شد، از مرام و مذهب خود و از ایده آل بزرگش با آنها حرف می زد و آنها را تشویق میکرد که ایرانیان میهن دوست را دور خود جمع کنند و دسته های متحدی برای نجات ایران از دست بیگانگان تشکیل دهند تا یکباره و با یک قیام عمومی ریشه تسلط اعراب را از خاک ایران براندازند .

خبر قدرت نمائی بابک در مرند و توسعه نفوذ جاویدان در ایران ، بگوش خلیفه اعراب رسید و بیم و هراسی در دربار خلیفه برانگیخته بود و چون هر روز خبرهای تازه ای از تشکیل دسته های خرم دینی در شهرها و نقاط مختلف ایران به بغداد می رسید دستگاه خلافت می دانست که سرچشمه این نهضت در قلعه بڈ است باین فکر افتاد که بین طرفداران و پیروان جاویدان دو دستگی ایجاد کند .

به جاویدان خبردادند که مردی به نام ابوعمران در پشت کوههای بڈ خود را پیشوای خرم دینان می خواند و گروهی را بر سر خود جمع کرده بود. جاویدان ابتدا او را یکی از یاران نزدیک خود نامید اما بعد پی به

ماهیت او برد و فهمید که این مرد دست نشاندۀ و عامل اعراب است و فقط به منظور ایجاد ایجاد تفرقه میان مین پرستان ایرانی به این نواحی آمده است.

جاویدان نخست درصدد برآمد با ملایمت ، دوستی و صفا ابوعمران به ترک این روش ناپسندیده دعوت کند و باین منظور سفری به دیار او کرد. ابوعمران که نمی خواست اطرافیاناش با جاویدان روبرو شوند و از نفوذ کلام جاویدان وحشت داشت ، قبل از اینکه جاویدان حرکت کند ابوعمران قاصدی به نزد اوفرستاد و گفت : مرا با تو صحبتی نیست تو مرد شیادی هستی که باید با شمشیر عدالت من بساط فرمانروائی ات برچیده شود.

جاویدان وقتی این پیام را شنید لحظه ای به فکر فرو رفت و بعد به تبسمی به لب آورد و به قاصد گفت : از قول من به ابوعمران بگو که تو خون ایرانی در رگهایت جریان ندارد که بتوانی ارزش و اهمیت مبارزه من و یارانم را بفهمی تو خودت را به خلیفه اعراب فروختی و من خوب می دانم که با چه هدفی در این منطقه راه یافته ای . اما آگاه باش که توفیقی نخواهی یافت و خیلی زود خلیفه به زیارت سر بریده نوکرش مفتخر خواهد شد این را بدان که مردان بذ و دلیران آذربایجان ، بتو خائن پست ، میدان برای نفاق افکنی نخواهند داد.

جاویدان به یارانش گفت : ابوعمران می خواهد با گمراه کردن دوستان ما بین مردم ایران تفرقه بیندازد و پایه های حکومت عمال خلیفه را که بسختی متزلزل شده است مستحکم کند وجود او برای مین ما زیانبخش است و مبارزه ما با نوکران خلیفه را دچار وقفه و شکست خواهد کرد . مردان بذ یکصدا فریاد گفتند : ما با او خواهیم جنگید نابودش خواهیم کرد !

جاویدان در حالیکه تبسم غرورآمیزی به لب داشت ساکت شد و بابک رشته کلام را بدست گرفت گفت : ما بار دیگر در معرض آزمایش قرار گرفته ایم و باید نشان دهیم که شجاعت و قدرت آن را داریم که ایران

بزرگ را از چنگ وحشیان عرب برهانیم !

مردان بذ با شادی و هیجان حرفهای بابک را تائید میکردند و آمادگی خود را برای جنگ با ابوعمران اعلام داشتند. بابک از میان ده هزار مرد جنگجو و مبارز ، سه هزار نفر را انتخاب کرد و هنوز شعله های خورشید از پشت کوه بیرون نتابیده بود که سه هزار مرد جنگی با لباسهای سرخ و شمشیرهای کوتاه خود سوار براسب از دروازه های دژ بیرون رفتند .

جاویدان پیشاپیش قشون خود ، اسب می تاخت . بابک نیز در کنار او بود و پشت سرشان معاویه و چند تن دیگر از سرداران راه می پیمودند . ابوعمران آگاه شده بود که جاویدان برای جنگ با او حرکت کرده با دارو دسته خود که تعدادشان خیلی کم بود بمقابله شتافت و در دره ها و پشت تپه ها بکمین نشست .

جاویدان و بابک که می دانستند ابوعمران از روش کمین و غافلگیری استفاده خواهد کرد افراد خود را به بلندترین نقاط کوه ها از قله ها و خط الراس ها حرکت می دادند و کاملاً بر دره ها و گردنه ها مسلط بودند. نزدیکی ظهر بود که سرخ پوشان نخستین دسته دشمنان را که در گردنه ای کمین کرده بود از بالای کوه دیدند و چون کمی پیش رفتند خود ابوعمران و سایر افراد او را نیز پشت صخره ها و تپه ها و کوهها در نظر آوردند .

جاویدان با افراد خود که اکنون بالای سر ابوعمران بودند فرمان ایست داد و آنگاه دشتبان را صدا کرد و گفت : تو حرفهای من را بگوش این مردان فریب خورده که الان همه در کام مرگ افتادند برسان . و آنگاه پیام خود را باو گفت و دشتبان با صدائی رعد آسا که در کوهها انعکاس عجیبی داشت چنین شروع به سخن کرد :

پیام جاویدان رهبر بزرگ میهن پرستان و خرم دینان به شما مردان ساده ایکه که فریب ابوعمران را خورده اید بدانید و آگاه باشید که ابوعمران مزدور خلیفه عربهاست و از طرف او ماموریت دارد که میان ما

ایرانیان وطن پرست دودستگی و دشمنی ایجاد کند و برادران را به جان هم بیندازد ما امروز شر این مرد خائن را از سر شما خواهیم کند ما قصد جنگ با شما برادران هموطن خود نداریم ابوعمران را تنها بگذارید این مرد خائن و حلیه گر شما را فریب داده است اگر شما قصد جنگ نکنید ما شمشیر بروی شما بلند نخواهیم کرد .

ابوعمران از شنیدن این پیام بلرزه درآمد ، همه نقشه های او نقش برآب شده بود زیرا از سوئی این پیام افراد را دودل کرده بود و از سوی دیگر برخلاف تصور او مردان بذا از درون دره نیامده بودند تا غافلگیر شوند . ابوعمران مبهوت مانده بود و نمی توانست وضع را توجیه کند و کسان او دو دل بودند که بمانند و یا فرار کنند .

جاویدان فرمان حمله را صادر کرد و سه هزار مرد جنگی چون عقابی از کوهها بر سر افراد ابوعمران فرود آمدند . جاویدان و بابک یکسره بسوی ابوعمران تاختند و ابوعمران به ناچار به جنگ تن به تن با جاویدان پرداخت

ضربه اول را جاویداغن ببازوی چپ ابوعمران زد و ابوعمران که مرگ را جلوی چشم می دید تمام نیرویش را در بازویش جمع کرد و شمشیر بلندش را در کتف جاویدان فرو برد.

ابو عمران میخواست ضربه ای دیگر بزند که بابک امان نداد و بایک ضربه شمشیر سر او را از تن جدا کرد و آنگاه فریاد زد : ابوعمران کشته شد ..تسلیم شوید

جاویدان به سختی مجروح شده بود بابک به معاویه گفت تو جاویدان را به قلعه برسان مردان ما هنوز متوجه مجروح شدن فرمانده خود نشدند و بهتر است تا پایان گرفتن جنگ از ان آگاه نشوند . معاویه ، جاویدان را با خود به قلعه بذا برد افراد ابوعمران از شنیدن مرگ فرمانده خود روحیه را باخته بودند و بابک به سرخپوشان دستور داد دست از ستیز بردارند و آنگاه خطاب به افراد ابوعمران گفت : آرام باشید و وحشت نکنید شما برادران هموطن ما هستید و ما هیچگونه دشمنی با شما نداریم

تنها گناه شما این بود که فریب مرد شیادی را خورده بودید و این گناه با خون خود آن مرد رذل شسته شد .

شما می توانید با خیال راحت سلاح خود را بر زمین بگذارید و سر کار و زندگی تان برگردید . افراد

ابوعمران با خشنودی سلاحهای خود را زمین نهادند و بابک به مردان خود فرمان بازگشت داد

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «حماسه و زندگینامه بابک خرم دین - بخش ششم»، پارسیان دژ، ۱۳۹۲.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsiandej.ir/articles/1377/pdf/حماسه-بابک-خرم-دین-بخش-ششم>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۵ آبان ۱۳۹۹